

تحول مفهوم پژوهش علمی از علوم طبیعی تا علوم انسانی (مرحله اول: علوم طبیعی)

سید محمدرضا حسینی بهشتی

شناسایی روند تحولات پژوهش علمی در عرصه علوم انسانی مدرن بدون آشنایی دقیق و گام‌به‌گام پژوهش علمی در حوزه علوم طبیعی میسر نیست. مواجهه نظری با طبیعت که با تبیین اسطوره‌ای از جهان آغاز می‌گردد و سپس، در دوره پیش‌سقراطی و دوره کلاسیک عهد باستان یونان به تبیین عقلی - فلسفی منجر می‌شود، با تحولاتی چشمگیر در سه مفهوم «علم»، «تکنیک» و «طبیعت» همراه است. کوشش انسانی برای برقراری مناسباتی نظری با جهان و طبیعت در بستر اسطوره، دارای ویژگی‌های قابل توجهی است که بر تحولات بعدی اندیشه فلسفی و پژوهش علمی تأثیرات ژرفی گذارده‌اند. نگرش اسطوره، طبیعت را پویا (Dynamism)، جاندار (Animism)، انداموار (Organicism) و برخورداری از تقابلهای درونی (Antagonism) می‌بیند که هریک از این خصوصیات، مؤلفه‌ای از تبیین اسطوره‌ای را برمی‌سازد. برآمدن اندیشه فلسفی - علمی در دل اسطوره در جریان شکل‌گیری نحوه جدیدی از نگرش به سه مفهوم پایه پیش‌گفته صورت می‌پذیرد و برهه‌ای از تاریخ علم است که نیاز به تحلیلی نظام‌مند دارد.

با شکل‌گیری نگرش عقلی - علمی به پدیده‌های طبیعت به‌ویژه، در جریان‌های فیثاغوری - افلاطونی، ارسطویی - مشائی و نیز نوافلاطونی و رواقی با قوام‌یافتن طبیعت‌شناسی در داد و ستد با مابعدالطبیعه روبه‌رویم که برخی از بنیادهای آن هنوز هم در نگرش به علم طبیعت دخیل و مؤثرند.

تلقی از علم به‌منزله دانشی نظری که دارای ثبات و یقین‌آور است، نه تنها مناسبات معرفتی میان انسان و جهان را تقویم می‌کند، بلکه به‌دلیل استواردانستن دانش‌های عملی نظیر اخلاق و سیاست برپایه علم نظری، همین رویکرد عقلی - علمی را متوجه این دسته از دانش‌ها نیز می‌کند. این به‌رغم آگاهی‌های اجمالی و سربرآوردن جوانه‌های اولیه تردید در کارآمدبودن کاربرد روش واحد پژوهش در خصوص این دانش‌ها و سعی در راهیابی‌های جدید بود که خود را در طرح فرونسیس در اخلاق ارسطویی، رتبه‌بندی علوم و ارزش‌گذاری دانش‌های نظری، عملی و صناعی آشکار می‌سازد.

در سده‌های میانه، نگرش دینی نسبت به انسان، خدا و جهان نقش جهت‌دهنده‌ای به پژوهش علمی در این دوره دارد. پژوهش علمی در عرصه طبیعت، عناصر مهمی را از الگوی تفسیر متن و کتاب منزل به‌عاریت می‌گیرد و «خواندن در کتاب طبیعت» (legere in libri naturae) به‌قصد رسیدن به شناخت و در نهایت، بندگی و انجام تکالیف الهی، نسبت میان دانش مدرسی درباره طبیعت و خداشناسی را معلوم می‌سازد. برخلاف تاریخ‌نگاری‌هایی که متأثر از سده نوزدهم‌اند و شتابزده و ارزش‌گذارانه با این موضوع مواجه می‌شوند، پرداختن به پژوهش علمی در سده‌های میانه برای آشنایی ما با تحولات بعدی آن در دوران جدید بسیار حائز اهمیت است.

با پیدایش عصر جدید و قوت‌گرفتن نگرش اصالت ریاضی (هندسی) (Mathematicism) و نیز نگرش تجربی (Empiricism) به طبیعت که از پیامدهای آراء دونس اسکات و اُگام در اواخر سده‌های میانه بود، پژوهش علمی در خصوص طبیعت مسیر مستقل و پرفرازونشیبی را طی می‌کند و با برقراری

اینهمانی میان طبیعت و صنعت و قانونمندی‌های حاکم بر این دو قلمرو، دانش‌های فیزیک و مکانیک پایه می‌گیرند.

اهمیت پیدا کردن اکسیر «روش» به منزله راه خروج از شک برآمده از رویکرد عقلی - مابعد الطبیعی به جهان و طلب رسیدن به یقین، موجب طی این مسیر تا سرحد شکل‌گیری «اسطوره روش» و مطلق‌انگاشتن روش ریاضی - تجربی نه تنها برای علوم طبیعی، بلکه برای علوم به‌طور مطلق شد.

در دوران مدرن، در پی قرار گرفتن غایات انسانی به منزله سرلوحه کار علم و پژوهش علمی و سیطره فن‌سالاری، به طرز فزاینده‌ای راهبری پژوهش‌های علمی طبیعی بر عهده تکنیک و استلزامات آن می‌شود، که از نوعی خودپویایی (Autodynamism) برخوردار شده‌اند. تکنیکی‌ساختن طبیعت سرانجام، در دانش سایبرنتیک به عنوان نهایی‌ترین صورت تحقق این آرمان چهره می‌نماید.

آگاهی نسبت به بروز نشانه‌های بحران در مناسبات انسان و طبیعت در چهار دهه اخیر که خود را در چهره «بحران محیط زیست» آشکار ساخته است، به تأملاتی ژرف، نه تنها در زمینه هدف‌گذاری‌ها و روش‌های پژوهش علمی شده است، بلکه به بازنگری در خصوص نحوه مناسبات انسان با جهان انجامیده است. این بازنگری می‌تواند بازتاب‌های مهمی را بر رویکرد علم و تکنیک به طبیعت و جهان داشته باشد.

علوم انسانی جدید در مغرب‌زمین در چنین بستری سربرآورده‌اند و نخست تحت تأثیر کامیابی‌های دانش ریاضی - تجربی به‌ویژه، توفیقات عظیم دانش مکانیک به‌عنوان الگو - این بار در قلمرو پژوهش علمی در حوزه انسانی - براساس نگرشی پوزیتیویستی به علم شکل گرفته‌اند. فرازوفرودهایی که این علوم از سده نوزدهم تاکنون طی کرده‌اند، نیازمند کاوشی ریزینانه و گام‌به‌گام است.

مواجهه علوم انسانی با موانع در کاربرد تقلیدی روش علوم طبیعی در قلمرو موضوعات انسانی و تلاش‌هایی که برای گذر از این موانع در طی دو سده اخیر صورت گرفته است، نه تنها در طرح پرسش از چیستی و چگونگی پژوهش علمی در حوزه علوم انسانی تأثیر گذارده بوده، بلکه بنیان پژوهش علمی به‌طور کلی را از نو مورد بازنگری عمیق قرار داده است.

پدیدآمدن رویکردهای جدید در قلمرو فلسفه نیز بر روند علوم تأثیرات ژرفی داشته است. رویکردهای فلسفی جدیدی مانند رویکردهای تحلیلی - زبانی، دیالکتیکی، هرمنویتیکی و یا تلفیقی درعین حال که در عرصه فلسفه رخ داده‌اند، اما به دلیل دادوستد زنده فلسفه مغرب‌زمین با اقتضائات اندیشه و زندگی، از جمله با پیامدهای مهمی در جهت‌دهی و نحوه عمل علوم انسانی همراه بوده است.